



هژمونی اموی در زمینه سازی کربلا و شیوه تقابلی امام سجاده(ع)

سیده زهرا مکی^۱، حسن عبدالهی^۲

۱. دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ایران. (نویسنده مسئول)^۱
۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

چکیده

هژمونی همراه سازی ایدئولوژیک و باورمحور مردم با تصمیمات و اقدامات سلطه‌گران از طریق پروپاگانداهای تبلیغاتی است. در ریشه‌یابی حادثه عاشورا، هژمونی امویان را با شیوه‌های مختلف تبلیغی به عنوان نیروی اقتناع افکار عمومی، از همان آغاز خلافت امیرالمومنین(ع) به وضوح می‌توان یافت. مسئله اصلی در این پژوهش تعیین نقش اقدامات فرهنگی و تبلیغی دشمن در شکل‌گیری حادثه کربلا و شیوه تقابلی امام سجاده(ع) با آن در دوران امامت ایشان است. بررسی مستندات تاریخی با روش توصیفی-تحلیلی در این پژوهش نشان می‌دهد معاویه و همراهانش، با چهار رویکرد کلامی از طریق اشاعه تفکرات جبری، تاریخی در مسئله خویشاوندی با پیامبر(ص) و خونخواهی عثمان، فقهی و مسئله فتنه باغی و روایی با جعل و تحریف احادیث درباره امیرالمومنین(ع) در باورهای عامه مردم و حتی خواص رخنه کردند. لذا دوران امامت امام سجاده(ع) را سخت‌ترین دوران در میان ائمه(ع) دانسته‌اند زیرا ایشان از یک سو با ثمرات بذره‌های این اقدامات هژمونیک مواجه بودند و از سوی دیگر با ظلم و استمداد و خفقان حاکم پس از واقعه عاشورا. با این حال امام در این شرایط نیز که تقیه رکن اساسی برای بقای اسلام ناب بود، با شیوه‌های خاص خود در هریک از زمینه‌های ذکر شده، دست از روشنگری برنداشتند.

کلیدواژگان: هژمونی اموی، امام سجاده، جبرگرایی، جعل حدیث، فتنه باغی.

۱. مقدمه

حکومت‌ها به هر میزان که از قدرت نظامی و سرکوبگرانه بهره‌مند باشند در نهایت به حدی از پذیرش عمومی نیازمندند. از این مسئله در مباحث گفتمان کاوی معاصر با عنوان هژمونی یاد می‌شود. هژمونی حکومت‌ها کمک می‌کند تا مردم تصمیمات قدرتمندان را بهتر و راحت‌تر بپذیرند و کمتر در برابر آن مقاومت کنند. سه دستاورد اصلی هژمونی به نفع صاحبان سلطه،

¹. Email: Z.makki68@gmail.com

نخست طبیعی شدگی امور، دوم رضایت و اجماع فرهنگی و سوم پذیرش و قبول شرایط موجود از جانب توده مردم است. تمایز هژمونی با ایدئولوژی در آن است که ایدئولوژی ماهیتی ایستا دارد و بعد سیاسی را در بر می‌گیرد در حالی که هژمونی ماهیتی پویا و متغیر دارد و متوجه بعد فرهنگی است.

امویان به ویژه شخص معاویه که به سیاست ورزی و عوام فریبی شهره بود و از مشورت با افرادی چون عمروعاص نیز بهره می‌برد، برای به دست آوردن قدرت و استحکام آن، اقدامات فرهنگی و تبلیغاتی گسترده و متنوعی را انجام داد. وی سال‌ها با استفاده از ابزارهای مذهبی و عقیدتی مانند منبر و خطبه‌های نماز، جعل حدیث و داستان‌پردازی‌های دروغین به تخریب چهره حضرت علی(ع) در میان مردم پرداخت. اگرچه شواهد تاریخی نشان می‌دهند که شخص معاویه به دلیل تیزهوشی و آینده نگری خاص خود از کشتن حسین(ع) به صورت علنی و آشکارا احتراز می‌کرد، با این حال اقدام او در بیعت گرفتن برای فرزندش یزید و تبلیغات فرهنگی چندین ساله او، بستر ساز واقعه کربلا شد.

درباره حادثه کربلا گرچه سخن بسیار گفته شده است اما تحلیل دقیق روحیه سپاهیان یزید کاری ساده نیست؛ و باید گفت انگیزه مشارکت در قتل امام حسین(ع) در همه یکسان نبوده است، مثلاً انگیزه فرماندهان و عاملان اصلی (عمر سعد، شمر و...) با مردمی که به پیروی از آنها به جنگ آمدند، تفاوت دارد؛ ولی در هر صورت سه دلیل اصلی را می‌توان منفعت طلبی، ترس و جهل دانست. عامل نخست بیشتر در شخصیت‌های اصلی فرماندهی میدان مانند عمر سعد و سایر کسانی که وعده مقام و منصب گرفته بودند دیده می‌شود. عامل دوم هم بیشتر در مورد کوفیان صدق می‌کند زیرا آنان به تعبیر فرزددق، دل‌هایشان با امام و شمشیرهایشان علیه او بود. اما عامل جهل بیشتر مربوط به سپاهیان شامی است. زیرا مردم شام از ابتدای آنکه با اسلام آشنا شدند و به دین اسلام درآمدند تحت حکومت معاویه و تبلیغات وی بودند، لذا تصور آنان از علی بن ابی‌طالب(ع) و فرزندانش نتیجه سخنان دروغ و تحریفات اموی بود. البته افزون بر آنان هژمونی گسترده و چند وجهی معاویه بر مردم سایر بلاد حتی خود مدینه هم بی‌تاثیر نبود و طبعاً مقابله با گستره تبلیغات اموی در آغاز امامت امام سجاد(ع) از مهمترین نیازهای جریان شیعی به شمار می‌رفت که با توجه با فضای اختناق و استبداد اموی و مروانی پس از دو واقعه عاشورا و حره و سرکوب قیام توأمین، بسیار سخت و ناممکن می‌نمود با این حال امام زین العابدین(ع) در حالات و شرایط مختلف، در خطبه‌های شام و کوفه و مدینه و نیاز با سلاحی به نام دعا و اشک به مقابله با آن پرداختند. در این جستار تلاش شده است تا اقدامات هژمونیک معاویه و امویان که در نهایت منجر به شکل‌گیری حادثه کربلا بود در قالب چهار رویکرد کلامی،

تاریخی، روایی و فقهی مورد بررسی قرار بگیرد و مصادیقی برای هرکدام از این زمینه‌ها، از کتب معتبر ارائه شود و نیز برای هریک نمونه و مصداقی از مقابله امام سجاده(ع) با این هژمونی، در قالب همان چهار رویکرد بیان و تاثیر اقدامات و کلام امام سجاده(ع) در خنثی کردن هجمه تبلیغی دشمنان بررسی گردد.

۱. ۱. پرسش‌های بنیادین

دو سوال اصلی محور این پژوهش را تشکیل می‌دهد:

۱) اقدامات هژمونیک امویان برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، در چه زمینه‌هایی و با چه رویکردهایی بود؟

۲) نمونه‌های مقابله امام سجاده(ع) با تحریفات و تبلیغات دروغین اموی و مروانی چیست؟

۱. ۲. فرضیه اصلی

فرضیه اصلی این است که امویان و مروانیان با بهره‌گیری از مباحث کلامی، جعل تاریخ، جعل حدیث و با تکیه به تفاخر قومی و قبیله‌ای و خویشاوندی با پیامبر(ص) و ادعای خونخواهی عثمان قدرت خود را تثبیت کرده و به دشمنی با علی و آل علی(ع) پرداختند و با طغیان و عصیان ناامیدن خروج امام حسین(ع) در برابر خلیفه و ایجاد شکاف بین مسلمین خون آن بزرگوار را مه‌دور دانستند. اما امام سجاده(ع) گاهی صراحتاً در خطبه‌ها و نامه‌ها و گاهی با حفظ تقیه به صورت ضمنی در ادعیه و مناجات‌ها به مقابله با تحریفات دروغین آنان پرداختند.

۱. ۳. پیشینه تحقیق

دو اثر «در دادگاه جهل مقدس» و «فاجعه جهل مقدس» تالیف استاد محقق داماد، از جمله آثاری است که به اقدامات ضدفرهنگی اموی در جهت فریفتن افکار عمومی، بسیار توجه داشته است. مقاله «نقش امرای بنی امیه در ترویج نظریه جبر» نیز، به قلم سید رضا قائمی و هادی صادقی، تبلیغات کلامی و اعتقادی امویان به وسیله جبرگرایی را بررسی کرده است. هم‌چنین در مقاله «سیره علمی امام سجاده در برابر انحرافات فکری، بررسی موردی آسیب شناسی توحید»، نقش امام سجاده(ع) در مقابله با انحرافات اعتقادی به ویژه در مبانی توحیدی، واکاوی شده است. در زمینه هژمونی نیز، آثار متعددی به زبان‌های مختلف نگاشته شده که از آن جمله می‌توان به مقاله «نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی» اشاره کرد. با این حال نگارنده به اثری مستقل، که از زاویه نظریه هژمونی، و با این ترتیب و تقسیم‌بندی به اقدامات امویان و شیوه تقابلی امام سجاده(ع) با آن پرداخته باشد، دست نیافت.

۲. چیستی هژمونی

هژمونی را به ساده‌ترین شکل می‌توان اینگونه توضیح داد که اگر گروه تحت کنترل، موقعیت خود را به‌عنوان یک ضرورت ایدئولوژیکی بپذیرد، یعنی اگر باور کند که امور باید به این طریق باشند یا این بهترین روشی است که امور می‌توانند باشند. یا همان عبارت معروف "به بخت خود تن در دهد" این همواره به نفع گروه مسلط و حاکم بر جامعه است. به این منظور ساختارهای قدرت تمایل دارند به‌صورت سازمانی درآیند و توسط سنت‌ها و قوانینی که مورد پذیرش مردم است، جایگاه خود را تثبیت کنند. (بلو ۱۳۹۰: ۱۸۳)

آلتوسر به عنوان یکی از صاحب‌نظران نظریه هژمونی در مقاله خود با عنوان «ایدئولوژی و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی» توضیح می‌دهد که عملکرد ایدئولوژی حاکم و تحمیل اعتقادات و آراء و اندیشه‌ها از سوی این ایدئولوژی بر افراد به‌گونه‌ای است که گویی آنچه را که برآنان تحمیل می‌کند در واقع چیزی نیست جز اعتقادات، توانمندی‌ها و فرهنگ خود آنان. (مک‌دانل، ۱۳۸: ۹۶) در واقع «قدرت هژمونیک مردم را به انجام اعمالی وا می‌دارد که گویی این اعمال طبیعی، عادی یا صرفاً مبتنی بر توافق و اجماع بوده است. هیچ فرمان، درخواست یا حتی پیشنهادی نیز لازم نیست.» (ون‌دایک ۱۳۸۲: ۱۱۳)

فرکلاف در توضیح نظریه تحلیل گفتمان انتقادی خود، هژمونی را به "طبیعی شدگی" تعبیر می‌کند و آن را به این شکل توضیح می‌دهد: «طبیعی شدگی، بازنمایی‌های ایدئولوژیک معین را به شکل عقل سلیم متجلی می‌کند و از این طریق آنها را غیرشفاف می‌سازد؛ به این معنا که آنها را به عنوان ایدئولوژی تلقی نمی‌کند.» (فرکلاف ۱۳۸۹: ۳۸). او همچنین در ادامه بیان می‌کند که بین ایدئولوژی که خاستگاه چنین اعمالی هستند و توجیهات این اعمال که شاید از سوی فاعلان نهادی تولید شود، باید تفاوت ایجاد کنیم. ممکن است که توجیهات مبانی ایدئولوژیک آن اعمال را به طور بنیادی تحریف کنند. (۴۶) از نظر گرامشی نیز، هژمونی یعنی تولید رضایت و اجماع فرهنگی. به عبارت دیگر او معتقد است هژمونی به معنای نوعی رضایت خودساخته و خودانگیخته است. (رائی طهرانی ۱۳۸۸: ۱۰۴)

۲. ۱. هژمونی در قدرت‌های دینی از منظر قرآن

خداوند در قرآن کریم به پیامبرش می‌فرماید: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾* (غاشیه: ۲۲) استاد محقق داماد در کتاب «فاجعه جهل مقدس» در مورد این آیه به نکته دقیقی می‌پردازد که تا حد زیادی مفهوم هژمونی را در بر می‌گیرد: «سیطره از ریشه «سطر» است و تسیطر را تسلط ترجمه می‌کنند ولی کلمه سیطره بار مخصوص به خود را دارد. «سطر» به معنای خط است. کسی که عقیده اش

را به بر دیگری تحمیل می‌کند، بر او سیطره دارد، فکر را از او می‌گیرد و به او خط می‌دهد؛ گویی بر مغزش چیزی نقش می‌کند. به نظر من بهترین معنا و ترجمه برای کلمه سیطره همان کلمه‌ای است که در فرنگی، دیکته کردن [Dictate] می‌گویند. دیکتاتور که فکر خود را دیکته می‌کند نیز از همین واژه اخذ شده است.» (محقق داماد، الف، ۱۳۹۸: ۳۳) بنابراین مردم در ایمان آوردن به پیامبر آزادی فکری دارند. همچنین «طاغوت» در قرآن مجید حاکم جائری است که که به نام دین حکوت می‌کند و مردم به او ایمان می‌آورند. (۳۹) در آیه ۵۱ سوره نساء آمده است: * (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجَبِّ وَالطَّاعُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) * در واقع عده‌ای ایمان جدی و واقعی به طاغوت پیدا می‌کنند که البته لازمه قبلی آن، سیطره طاغوت بر فکر و اندیشه آنان است، در حقیقت طاغوت مردم را شست‌وشوی مغزی می‌دهد و به تعبیری در تاریکی فرو می‌برد: * (...وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاعُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...) * (بقره: ۲۵۷) گاهی نیز ایمان مردم به طاغوت در حدی است که حتی حاضرند برای آن مبارزه کنند و جان بدهند: * (الَّذِينَ آمَنُوا يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاعُوتِ...) * (نساء: ۷۶)

۳. تاثیر رویکردهای هژمونیک اموی در واقعه کربلا

شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی با بیانی ساده به خوبی این مسئله را روشن می‌کند: «همیشه در جامعه بشری هر قدرت جابره ای هر اندازه زور داشته باشد بالاخره نیاز به یک پشتوانه فکری و فلسفی و عقیدتی دارد، اگر جامعه ای درست به نظام فاسد حاکم بر خود فکر بکند، محال است آن نظام بماند. این است که هر نظام موجودی خودش را نیازمند به یک نظام فکری و عقیدتی به عنوان تکیه گاه و پشتوانه می‌داند. می‌خواهد آن نظام به صورت یک فلسفه باشد، یک ایسم داشته باشد و یا به صورت مذهب باشد.» (مطهری ۱۳۷۷ ج ۱: ۴۲۴) از این رو یزید نیز، نمی‌توانست بدون یک پشتوانه فکری و اعتقادی دستش را به خون فرزند رسول خدا (ص) آلوده کند. چنان که در تاریخ نقل شده در روز عاشورا عمر سعد به لشکریان خود گفت: «يَا خَيْلَ اللَّهِ اِذْكَبِي وَبِالْجَنَّةِ اَبْشِرِي» (مجلسی ۱۳۶۳ ج ۴۴: ۳۹۱)

هم چنین در امالی شیخ صدوق از امام زین العابدین (ع) نقل شده که فرمودند: «لَا يَوْمَ كَيْفُومِ الْحُسَيْنِ اِذْ دَلَفَ اِلَيْهِ ثَلَاثُونَ اَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يَذْكُرُهُمْ فَلَا يَتَعَطَّوْنَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا» (شیخ صدوق ۱۴۳۰: ۳۳۴). چنان که از این روایت برمی‌آید گرچه برخی از بزرگان و ذینفعان مانند عمر سعد به طلب دنیا به جنگ با امام حسین (ع) آمده بودند اما برخی از عوام و متحجران در کشتن ایشان قصد قربت الی الله می‌کردند.

به تعبیری دیگر تمام سی هزار نفر سپاه ابن سعد در کربلا سربازان دائمی امویان نبودند، بلکه اگرچه تعدادی از آنان از سر ترس یا به طمع مال و مقام آمده بودند، با این حال تعداد زیادی از آنان حقیقتاً به قصد تقرب به درگاه الهی با کشتن حسینی که در برابر خلیفه مسلمین ایستاده و پدرش دست در خون عثمان دارد، پا به صحرای کربلا گذاشته بودند. البته باید در نظر داشت این زمینه‌سازی‌های فکری پیش از حکومت یزید و در اصل از دوران حکومت معاویه و درگیری‌های او با امیرالمومنین (ع) آغاز شده بود؛ در حقیقت معاویه برای مشروعیت بخشی به حکومت خود از حربه‌هایی استفاده کرد که امروز می‌توان آن‌ها را قدرت هژمونیک اموی برای نفوذ فکری در میان توده مردم دانست. در ادامه، با نگاه کلی می‌توان چهار رویکرد اصلی کلامی، تاریخی، فقهی و روایی را برای بررسی این سیطره فکری و تبلیغاتی در نظر گرفت. در ادامه به شیوه تقابل امام سجاد (ع) با هریک از این چهار زمینه تبلیغاتی می‌پردازیم.

۳. ۱. رویکرد بهره‌گیری از اندیشه‌های کلامی

در رویکرد اول که شامل سوءاستفاده از اندیشه‌های کلامی و اعتقادی بود، شخص معاویه و سپس خاندان اموی و مروانی با بهره‌مندی سودجویانه از دو اندیشه قدریه یا همان جبرگرایی و افعال الهی اعتقادات و باورهای خیل کثیری از مردم را با خود همراه کردند. هدف آن‌ها چنان‌که به نظر می‌رسد دو چیز بود: نخست آنکه حکومت خود را خواست و مشیت الهی و مخالفت با آن را سرکشی در مقابل تقدیر خداوند نشان دهند و دوم آنکه مظالم و جنایات خود را به افعال الهی تعبیر کنند. و این همان است که باعث می‌شود اقشار مردم به تعبیر بلور «به بخت خود تن در دهند».

۳. ۱. ۱. رواج اندیشه‌های جبری‌گری

از مباحثی که در سده اول میان مسلمین رایج شد و از طرف بنی امیه مورد حمایت قرار گرفت، مسئله «جبرگرایی» بود. قاضی عبدالجبار از ابوعلی جبائی نقل می‌کند که نخستین کسی که قائل به جبر شد معاویه بود. (قاضی عبدالجبار، بی تا، ج ۸: ۴). درالامامه و السیاسة ابن قتیبه نیز آمده که معاویه در گفت‌وگو با عبدالله بن عمر در جریان بیعت گرفتن برای یزید، ولیعهدی و خلافت او را قضا الهی خواند و گفت: «وإن أمر یزید قد کان قضاء من القضاء ولیس للعباد خیرة من أمرهم» (مسئله یزید قضایی از قضا‌های الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد). (ابن قتیبه بی تا ج ۱: ۱۶۱). این سخن معاویه بهره‌گیری از آیه ۳۶ سوره احزاب بود: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾* البته برای این آیه شأن نزول خاصی را ذکر کرده اند که هیچ ربطی به حکومت و قدرت طلبی معاویه ندارد ولی او برای رسیدن به مقاصد خود از چنین آیاتی نیز بهره می‌گرفت.

یزید نیز وقتی معاویه از دنیا رفت، به والی مدینه ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان نامه نوشت و چنین ادبیاتی را برای معاویه به کار برد: « معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود که خداوند او را بزرگ داشت، و جانشین خویش قرار داد، و [خلافت] را به او واگذار کرد و مقام و مکتبی به او بخشید... » (ابی مخنف ۱۴۱۷: ۷۵)

امویان از اندیشه جبر به عنوان ابزار تسلط بر جامعه حمایت نموده و در ترویج آن کوشش می‌کردند؛ زیرا آن را وسیله بقای خود و مانعی برای انقلاب و شورش توده مردم می‌دانستند. در واقع امویان قضا و قدر الهی را با مسئله مجبور بودن بشر خلط کردند، در حالی که به هیچ وجه این مسئله ربطی به جبر ندارد. قضا و قدر الهی سنت خداوند در نظام هستی است و نتیجه وجود یک نظام منسجم که بر پایه نظم علی و معلولی قرار دارد، به معنای مجبور بودن بشر نیست اما امویان قضا و قدر را پوششی برای فرار از مسئولیت نسبت به جنایات و اعمال زشت خود قرار می‌دادند. (محقق داماد، الف، ۱۳۹۸: ۹۶)

۳. ۱. ۲. سوء استفاده از اندیشه افعال الهی

توحید افعالی، باور به اینکه هر چیزی در جهان اتفاق می‌افتد، حتی افعال دیگر موجودات، فعل خدا است. برطبق توحید افعالی هر عملی که از هر موجودی سر می‌زند، با نیرو و اراده خدا انجام می‌شود. علمای مسلمان بر توحید افعالی دلایل عقلی و قرآنی مطرح کرده‌اند. از جمله آنها آیاتی است که در آنها خداوند آفریننده همه چیز معرفی شده است.

اشاعره با استناد به توحید افعالی، انسان را موجودی مختار نمی‌دانند. معتزله توحید افعالی را می‌پذیرند؛ اما افعال اختیاری انسان را فعل خدا نمی‌دانند و فقط به خود انسان نسبت می‌دهند. شیعیان امامیه هردو دیدگاه را نادرست می‌دانند و براین باورند که توحید افعالی با اختیار انسان ناسازگار نیست. آنها افعال اختیاری انسان را در طول فعل خداوند می‌دانند و آنها را هم به خدا و هم به انسان نسبت می‌دهند. به این معنا که هیچ موجودی به صورت مستقل نمی‌تواند فعلی انجام دهد و همه موجودات در انجام کارهای خود به فعل خدا و اراده او وابسته‌اند. شهید مطهری در کتاب «جهان بینی توحیدی» در توضیح توحید افعالی می‌گوید: «توحید افعالی یعنی درک و شناختن اینکه جهان با همه نظامات و سنن و علل و معلولات و اسباب و مسببات، فعل او و کار او و ناشی از اراده اوست. موجودات عالم همچنان که در ذات استقلال ندارند و همه قائم به او و وابسته به او هستند و او به تعبیر قرآن «قیوم» همه عالم است، در مقام تاثیر و علیت نیز استقلال ندارند.» (مطهری ۱۳۸۵: ۳۹). البته ایشان در ادامه اضافه می‌کند که با این حال آدمی خود موثر در سرنوشت خویش است: «انسان که یکی از موجودات است و مخلوق اوست، مانند

همه آن‌ها علت و موثر در کار خود و بالاتر از آن موثر در سرنوشت خویش است، اما به هیچ وجه موجودی «مفوض» و «به خود وانهاده» نیست.» (۴۰)

شواهد تاریخی زیادی هست که نشان می‌دهد بنی امیه چطور بعد از به شهادت رساندن امام حسین(ع) این امر را فعل و خواست الهی معرفی می‌کردند چنان که وقتی ابن زیاد امام زین العابدین را دید سوال کرد این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین است گفت: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟ حضرت فرمود: برادری داشتم که نامش علی بن الحسین بود مردم او را کشتند گفت، بلکه خدایش کشت. علی بن حسین علیه السلام آیه‌ای از قرآن خواند: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (زمر: ۴۲) (سید بن طاووس ۱۳۴۸: ۱۶۲) و (مفید، ج ۲، ۱۴۱۳: ۱۱۶)

مشابه این داستان در گفت‌گوی میان امام سجاد(ع) و یزید نیز روایت شده است. این شیوه خلیفه و حاکمان در بین توده‌های مرده نیز رسوخ کره بود. تا جایی که وقتی امام سجاد(ع) وارد شام شدند، پیرمردی جلو آمد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكَمُ وَأَهْلَكَكُمْ وَقَطَعَ قُرُونِ الْفِتْنَةِ» اگرچه امام سجاد(ع) با نرمی پاسخ او را دادند و او را آگاه و تائب ساختند. (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۳۰۶) اما این داستان نفوذ این جریان فکری در بین مردم را نشان می‌دهد که آنان نیز حوادث واقعه کربلا را به خدا نسبت می‌دادند.

۳. ۲. بهره‌گیری از مسائل تاریخی

امویان به ویژه شخص معاویه در سوءاستفاده از مسائل تاریخی به دو مسئله اصلی می‌پرداختند. مسئله اول تفاخر به ریشه قریشی و نسبت خویشاوندی با پیامبر خدا(ص) و مسئله دیگر بهره‌وری از خویشاوندی با عثمان و ادعای خونخواهی او بود. این دو مسئله نیز تاثیر به سزایی در ایجاد «طبیعی‌شدگی» به عنوان یکی از ارکان هژمونی در فکر و ذهن توده مردم جامعه عربی داشت که اهمیت زیادی برای نسب و قومیت قائل بودند.

۳. ۲. ۱. ادعای خویشاوندی با رسول خدا(ص)

نسب بنی امیه به امیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی می‌رسد و با بنی هاشم در جد سوم پیامبر(ص) یعنی عبدمناف مشترک‌اند. امیه بن عبدشمس یکی از چند پسر عبدشمس بن عبدمناف و در برخی منابع پسرخوانده او بود؛ در روایتی امیه یک برده رومی بود که توسط عبد شمس خریداری شد. در گذشته رسم میان عرب این بود که فرزندخوانده از ناپدری ارث می‌برد. البته معاویه و پدرش پس از فتح مکه و بسیار دیر اسلام آوردند، تا جایی که حضرت زینب(س) در خطبه معروف خود در شام خطاب به یزید از عبارت «یا بنی الطلقاء» [ای فرزندان آزادشدگان به

منت] استفاده کردند که اشاره به داستان فتح مکه دارد که پیامبر به مشرکین اهل مکه هنگام فتح و پیروزی مسلمانان گفتند: «أنتم الطلقاء» شما آزادشدگان با منت هستید. (یعنی بدون فدیة و مبادله و در راه خدا آزاد شدید.) اما با این حال امویان به ویژه شخص معاویه، خویشاوندی دور با رسول خدا (ص) را بهانه ادعای خلافت قرار داده بودند. آنان به نسب قریشی خود تفاخر می‌کردند و مدعی بودند همان‌گونه که نبوت از قریش بوده، وصایت و خلافت نیز باید در میان قریش بماند. استناد به خویشاوندی با پیامبر (ص) به حدی بود که گفته اند در آغاز حکومت عباسیان، عبدالله بن علی گروهی از مشایخ شام را نزد سفاح فرستاد که اینان از آگاهان و خردمندان این سرزمین هستند و سوگند می‌خورند ما نمی‌دانستیم رسول خدا خویشاوندانی جز بنی‌امیه داشته است تا آن که شما امیر شدید. (شهیدی ۱۳۷۵: ۱۶۸).

امام حسن مجتبی (ع) نیز در این باره می‌فرماید: «تَنَازَعَتِ الْعَرَبُ مِنْ بَعْدِهِ، فَقَالَتْ الْأَنْصَارُ: مَنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، فَقَالَتْ قُرَيْشٌ: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَعَشِيرَتُهُ فَلَا تَنَازَعُونَا سُلْطَانَهُ، فَعَرَفَتِ الْعَرَبُ ذَلِكَ لِقُرَيْشٍ، ثُمَّ جَاوَدَتْهَا قُرَيْشٌ مَا عَرَفَهُ الْعَرَبُ لَهُمْ، وَهِيَهَاتَ مَا أَنْصَفْتَنَا قُرَيْشٌ...» (چون رسول خدا از دنیا رفت میان عرب اختلاف افتاد. انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما. اما قریش گفت: ما دوستان و عشیره او بودیم. پس در حکومت او با ما منازعه نکنید. و تمام عرب این حق را برای قریش شناخت. سپس ما در همین موضوع با قریش منازعه کردیم. (زیرا ما خویشاوندان نزدیک پیامبر بودیم). اما هیاهات که قریش در این امر به ما انصاف نداد.) (ابن اعثم ۱۴۱۱ ج ۴: ۲۸۵)

۳. ۲. ۲. ادعای خونخواهی عثمان

معاویه در مکاتبات خود با حضرت علی (ع) بارها ایشان را متهم به قتل عثمان کرده و خود را که از خویشاوندان عثمان بود، خونخواه وی معرفی می‌کرد. تا جایی که امام به او فرمودند: «فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَااجَ عَلَى عُثْمَانَ وَقَتْلَتِهِ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَخَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ، وَالسَّلَامُ». (نهج البلاغه نامه ۳۷) از عبارت «إِكْثَارُكَ الْحِجَااجَ» مشخص است که معاویه بسیار در مناظرات و مکاتبات خود به این موضوع پرداخته است. شیخ محمد عبده نیز در این باره می‌گوید: «معاویه یاری رساندن به عثمان را پس از مرگ او وسیله‌ای برای جمع کردن مردم و نیل به غرض خود قرار داد، ولی در آن هنگام که عثمان نیاز به یاری داشت او را رها کرد.» (مغنیه ۱۹۷۹ ج ۳: ۵۴۹). در شرح همین عبارت ابن ابی الحدید از بلاذری نقل می‌کند که گرچه معاویه سپاهی را به نام یاری عثمان فرستاد ولی به آنان دستور داد در «ذی خشب» توقف کنند تا هنگامی که عثمان کشته شد و پس از آن مرگ او را وسیله ای برای اهداف خود قرار داد. (ابن ابی الحدید ۱۴۰۴ ج ۱۶: ۱۵۴)

خوارزمی در مقتل الحسین نقل می‌کند که عمرو بن عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه و مغیره بن شعبه در نزد معاویه با لحنی تند و سرزنش‌گر در گفت‌وگو با امام حسن (ع) به داستان قتل عثمان و خونخواهی او پرداختند و مغیره که سابقه دشمنی و عناد او با خاندان اهل بیت آشکار است در سخنانی تهدیدآمیز و بی پروا همراه با دروغ و تحریف به امام مجتبی (ع) گفت: «علی در زمان حیات پیامبر با وی دشمنی ورزید [نعوذبالله] و قبل از فوت پیامبر اراده کشتن او را داشت و رسول خدا از این قضیه آگاه شد. سپس از بیعت با ابی بکر خودداری کرد تا او را به اجبار آوردند. سپس با عمر ستیزه کرد تا جایی که نزدیک بود عمر گردنش را بزند. از عثمان بدگویی کرد تا جایی که او را به قتل رسانید. خدا در قرآن برای هر کشته ای ولی و خونخواهی قرار داده و معاویه ولی دم عثمان بود؛ پس اگر تو و برادرت را بکشیم سزاوار خواهد بود.» (خوارزمی ۱۳۸۱ ج ۱: ۱۷۱). از این نقل مشخص است که امویان مرگ عثمان را که بی شک خود در آن دخیل و مقصر بودند، نه تنها دستاویز دشمنی با علی بن ابی‌طالب بلکه زمینه ساز و مجوز قتل حسنین علیهما السلام نیز می‌دانستند و برای نیل به این مقصود از تهمت زدن و دروغ بستن به علی و آل علی نیز پروایی نداشتند.

طبری در تاریخ خود از عبدالملک بن ابی حارث نقل می‌کند که پس از واقعه کربلا، وقتی به فرمان عمرو بن سعید بن عاص حاکم مدینه خبر کشته شدن حسین بن علی (ع) را به مردم دادم، فریاد شیون و عزای زنان بنی هاشم از خانه هایشان بلند شد فریادی که هرگز مانند آن را نشنیدم. آنگاه عمرو بن سعید گفت: «ابن بانگ عزا به عوض بانگ عزای عثمان بن عفان» (طبری، ج ۷، ۱۳۷۴ ش: ۳۵۸۵) براساس این نقل بسیاری از طرفداران بنی امیه، کشتن حسین بن علی (ع) را به نوعی خونخواهی و قصاص مرگ عثمان می‌دانستند.

نقلی شبیه به این نیز در داستان عبدالله بن عقیف که پیرمردی نابینا از یاران امیرالمومنین (ع) بود، با ابن زیاد در کوفه نقل شده است. پس از آنکه سرهای مطهر را به کوفه آوردند، و او در مجلس ابن زیاد بردند، عبدالله به ابن زیاد برای کشتن فرزندان رسول خدا (ص) اعتراض کرد، وقتی او را دستگیر کردند، عبیدالله بن زیاد به ابن عقیف که در جنگ ها از یاران و جانبازان علی (ع) بود، گفت: «قَالَ ابْنُ زَيْدٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ فَقَالَ يَا عَبْدَ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ سَتَمَهُ مَا أَنْتَ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ أَسَاءَ أَوْ أَحْسَنَ وَ أَصْلَحَ أَمْ أَفْسَدَ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَلِي خَلْقِهِ يَقْضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلْنِي عَنْ أَبِيكَ وَ عَنْكَ وَ عَنْ يَزِيدَ وَ أَبِيهِ». (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۶۸)

۳.۳. رویکرد فقهی در منع قیام و خروج

به نظر برخی از صاحب نظران اصطلاح «خروج» به زمان امیرالمومنین (ع) و جنگ صفین برمی‌گردد که گروهی تحت عنوان خوارج از فرمان ایشان سرپیچی کردند و لذا این عنوان به

ویژه در عراق مفهومی ناپسند یافت. اما باید توجه داشت خروج و شورش اگر بر ضد حکومت مشروع اسلامی باشد، شورشگران به عنوان «فئة باغية» «مهدور الدم» هستند اما اگر این عصیان در برابر ستم و ظلم باشد یک وظیفه است و شورشگران در حقیقت مجاهدان راه حق هستند. (محدثی، ۱۳۷۶: ۱۵۷). امام حسین (ع) خود از واژه خروج استفاده می‌کند آنجا که می‌گویند: «أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (ص) أُريدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَانْتَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَاسِيرَ بَسِيرَةِ جَدِّي وَآبِي» (مجلسی ۱۳۶۳ ج ۴۴: ۲۳۹) و سخنان امام حسین قبل از شهادت و اهل بیت ایشان پس از واقعه کربلا همه بیان این بود که قیام به خاطر دین و مبارزه با ستم و بدعت و نهی از منکر است.

با این حال یزید برای مشروعیت بخشیدن به کار خود از عنوان «خارجی» استفاده می‌کرد تا خود را سرکوب کننده یک شورش بر ضد خلیفه اسلامی نشان دهد. تا جایی که ابن زیاد خطاب به سپاهیان گفت: «أَلْزِمُوا طَاعَتَكُمْ وَجَمَاعَتَكُمْ وَلا تَرْتَابُوا فِي قَتْلِ مَنْ مَرَّقَ عَنِ الدِّينِ وَخَالَفَ الْإِمَامَ» (محقق داماد، الف، ۱۳۹۸: ۸۲).

در واقع این رویکرد بیش از موارد قبلی به جنایت کربلا، سیمای تقدس مآبانه می‌داد. چرا که بزرگان دینی نیز به نحوی آگاهانه یا ناآگاهانه با آن همراهی می‌کردند. از این رو این رویکرد بیشتر با قلب و اعتقادات مسلمین، از هر قبیله و تیره ای ارتباط داشت. چنان که در تاریخ نقل شده که عبدالله بن عمر حتی پس از واقعه کربلا، در جریان واقعه حره نیز حاضر به شکستن بیعت با یزید نشد، و خانواده و فرزندان خود را جمع کرد و به آنان گفت: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ الْغَادِرَ يَنْصَبُ لَهُ لَوَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقَالُ هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانٍ، وَإِنْ مِنْ أَعْظَمِ الْغَدْرِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، أَنْ يَبَايَعَ رَجُلٌ رَجُلًا عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يَنْكُثُ بَيْعَتَهُ». فَلَا يَخْلَعَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ يَزِيدَ وَلَا يَسْرِفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَيَكُونَ الْفَيْصَلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ.» او به این شکل با استناد به سخن پیامبر (ص) حتی پس از آنکه دست یزید به خون فرزندان رسول خدا (ص) آغشته بود، باز هم حاضر به شکستن بیعت خود با او نشد. (ابن کثیر، ج ۸، ۱۴۰۸: ۲۵۵)

اما نکته‌ای که از تناقضات آشکار امویان به شمار می‌آید این است که آنان و پیروانشان حسین (ع) را به سبب قیام علیه یزید نکوهش کرده و مهدورالدم اعلام کردند درحالی که خلافت و جانشینی یزید به دلایل متعدد خلاف عقل و شرع است از آن جمله اینکه از شرایط صلح امام حسن (ع) با معاویه این بود که وی جانشینی برای بعد از خود تعیین نکند، اما در مقابل خروج و تمرد عایشه، طلحه، زبیر و حتی خود معاویه، در برابر علی (ع) که به اذعان قاطبه مسلمین خلیفه چهارم بود سکوت می‌کنند.

۳. ۴. رویکرد روایی در جعل و تحریف احادیث

در دوران معاویه و پس از او، سال‌ها سبّ و لعن علی بن ابی طالب (ع) امری رایج و پسندیده نشان داده شده است. چرا که یکی از شاخصه‌های اعتقادی معاویه و سایر امویان دشمنی با حضرت امیرالمومنین علی (ع) بوده است. این رویه تا زمان روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. ابن ابی‌الحدید در مقدمه شرح خود بر نهج البلاغه می‌گوید: «هنگامی که بنی امیه بر شرق و غرب عالم اسلامی سیطره یافتند، به هر شیوه‌ای تلاش کردند تا نور علی بن ابی طالب را خاموش کنند و مردم را بر ضد او بشورانند و برای او زشتی‌ها و معایبی را جعل کنند و او را بر روی تمام منبرها لعن کردند و کسانی را که زبان به مدح او می‌گشودند تهدید کرده، به زندان افکندند و به قتل رساندند و روایت هر حدیثی را که دربردارنده فضیلتی از وی بود یا یاد او را گرامی می‌داشت منع کردند و این امر تا آنجا بود که اجازه نمی‌دادند کسی همنام او باشد!» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ج ۱: ۱۷). زمخشری نیز در ربیع‌الابرار می‌نویسد: «وان بنی امیه لعنوا علیاً علی منابرهم سبعین سنة» (زمخشری، ۱۴۱۲ ج ۲: ۳۳۵). البته لعن علی (ع) توسط امامان جماعت و جمعه کار آسانی نبود و به ابزاری نیاز داشت. ابزار برای این کار عبارت بود از جعل حدیث. به نام پیامبر. به همین دلیل جعل حدیث به دو منظور انجام می‌شد؛ یکی انکار و محو فضائل علی و آل علی (علیهم السلام) و دیگری برای توجیه جنایات اموی. به بیان دیگر تبلیغات امویان دوگونه بود؛ تبلیغات تخریبی و تبلیغات تثبیتی. (محقق داماد، ب، ۱۳۹۸: ۲۳۵) اهمیت جعل یا تحریف احادیث در زمینه تخریب وجه علی (ع) و خاندانش این بود که به هر حال جملات منقول از پیامبر (ص) در فضایل علی (ع) بسیار بود لذا امویان و مروانیان با تبلیغات وسیع سعی در محو و تحریف آن فضائل داشت به طور مثال حدیث منزلت را که پیامبر (ص) خطاب به امیرمومنان (ع) بیان داشته و ایشان را برای خود به منزله هارون برای موسی نامیده بودند، خطای شنونده قلمداد کردند و گفتند اصل حدیث اینگونه است: «أنت مَنِّي مكان قارون من موسى». (ذهبی، ۱۴۰۹ ج ۱۰: ۱۲۲) پرواضح است که تغییر کلمه هارون به قارون چه تفاوتی در جایگاه حضرت علی (ع) بعد از پیامبر (ص) ایجاد می‌کرد و در واقع ایشان را منحرف کننده دین راستین اسلام جلوه می‌داد.

۴. اقدامات امام سجاد (ع) برای مقابله با هژمونی اموی

روزگار امام زین‌العابدین (ع) اگرچه روزگار تقیه و انزوای شیعیان بود، با این حال، ایشان از اصلی‌ترین وظیفه امامت که در امتداد نبوت، التزام به آگاهی بخشی به آحاد جامعه است، غافل نبودند. در این مقال سعی شده اقدامات تبیینی امام ذیل هر رویکرد تبلیغی دشمنان مطرح شود

و در این امر نیز به منظور اجتناب از طولانی شدن سخن به ذکر یکی دو نمونه در هر زمینه اکتفا شده است.

۴. ۱. مقابله با رویکرد بهره‌گیری از اندیشه‌های کلامی

در دوران امام زین‌العابدین (ع)، باگذشت بیش از نیم‌قرن از رحلت پیامبر (ص) و دور شدن جامعه از مفاهیم اساسی و محوری دین و آموزه‌ها و تعالیم نبوی و بازگشت به سنت‌های جاهلی، و در آن روزگار بحران‌زده پس از قیام‌های شکست‌خورده و سرکوب‌های متوالی، بی‌شک نخستین مسئله و مهم‌ترین نیاز آدمی، بازگشت و توجه به خدا بود. و با توجه به انحرافات که در زمینه خداشناسی برای مردم به وجود آمده بود، امام به بهترین وجه ممکن با زبان دعا و گاه در قالبی استدلالی به مضامینی چون، دوری از کفر و الحاد، بی‌مانندی خداوند در ذات و صفات، حضور خداوند در همه‌جا، عدم امکان رؤیت خداوند و مباحثی این چنینی می‌پرداختند. (محمودپور، ۱۳۹۷: ۳۳) از این رو «صحیفه سجادیه صرفاً کتابی با مضمون انشائی نیست، بلکه محتوای غنی آن سرشار از معارفی عمیق درباره توحید و سایر آموزه‌های دینی است که با زبانی ساده، ولی بامعنای عمیق توانسته مخاطبانی را با سطوح مختلف به خود جلب نماید. این در حالی است که فلاسفه اسلامی برای تشریح، اثبات و فهماندن آن به مخاطبان، ناچار به وضع و استفاده از اصطلاحاتی شده‌اند که فقط قشر خاصی از افراد، توان درک و ضبط آن را دارند و این مهم‌ترین ویژگی زبان دین، به‌ویژه معصوم (ع) است.» (فرضعلی، ۱۳۹۹: ۲۱)

امام سجاد(ع) جز در مجلس ابن زیاد و یزید که صراحتاً بحث اندیشه افعال الهی را در مورد واقعه کربلا رد کرده و با آیات قرآن به آن پاسخ دادند و ذکر آن در بخش‌های پیشین گذشت، در موارد بسیاری در ادعیه و مناجات‌های صحیفه سجادیه اندیشه جبر را رد کرده و عدم تعارض میان افعال الهی و اختیار آدمی را مطرح می‌کنند. یکی از زیباترین این نمونه در این فقره بسیار دلنشین دعای ابوحمزه ثمالی آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَتَعَبَّأْتُ وَقُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَاجَيْتُكَ أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نُعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ، وَسَلَّيْتُ مِنْجَاتَكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ، مَالِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّحْتُ سَرِيرَتِي، وَقَرَّبْتُ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَائِبِينَ مَجْلِسِي عَرَضْتُ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالْتُ قَدَمِي وَحَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ خِدْمَتِكَ؛ سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي، وَعَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخَفًّا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَبْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَانِكَ فَحَرَمْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَحَذَلْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ بَجَرُمِي وَجَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِقِلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَارَيْتَنِي...»

در این فقره که خط سیر کلی اندیشه عبادی امام را نشان می‌دهد و به شیوه دعا و مناجات مطرح شده و برای دستگاه حاکم حساسیت برانگیز نیست، در ابتدا با چهار فعل اولی که زیر آن خط کشیده شده، سلب توفیق آدمی در طاعت و عبادات به فعل و اراده الهی منسوب است اما در ادامه با افعالی مانند «رأیتی، وجدتني و فقدتني» اراده و مشیت خداوند براساس کردار و افعال آدمیان و متناسب با آن بیان می‌شود. هم چنین عناوینی مانند مناجاة التائبین در مناجات‌های خمسۀ عشر، و یا دعا‌هایی مانند دعا‌های دوازدهم، شانزدهم، سی و دوم و... در صحیفه سجادیه که بیشتر در اعتراف به گناهان و طلب آمرزش از درگاه الهی هست، به طور ضمنی به مسئله اختیار آدمی و حق انتخاب او اشاره دارد زیرا وقتی او مجبور به مشیت الهی باشد و همه چیز در این عالم تنها به خواست الهی رقم بخورد و انسان در افعال خود نقشی نداشته باشد، توبه و اعتراف به گناه بی معناست. در واقع مقدمه استغفار کردن، پذیرش مسئولیت خطا و اشتباه، و لازمه آن قبول اختیار داشتن آدمی است.

اگرچه این معانی در پوشیده‌ترین شکل، بیان شده است، اما نشر و ترویج عاطفی و معنوی این نوع نگرش درباره رابطه میان خالق و مخلوق زمینه ساز مباحث دیگر و مناظرات علنی با اصحاب نحله‌های مختلف فکری از جمله جبرگرایان در دوران امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است.

۴.۲. مقابله با رویکرد بهره‌گیری از مسائل تاریخی

در جریان تحریف تاریخ و سوءاستفاده از آن، در دوران معاویه و آغاز حکومت امویان، چنان که به آن اشاره شد، دو مسئله حائز اهمیت بود. نخست انتساب امویان به خویشاوندی با پیامبر(ص) و دوم طرح خونخواهی عثمان. در مورد مسئله دوم یعنی خونخواهی عثمان، این بحث که در ابتدا مستمسک امویان برای قدرت گرفتن بود، پس از تثبیت حکومت ایشان در دوران امام سجاده(ع) چندان جایگاهی نداشت و بنابراین در سخنان و تبیینات امام زین العابدین(ع) نیز نمود زیادی ندارد. بلکه بیشتر دفاع از حقانیت و طرح فضائل امیرمومنان(ع) دیده می‌شود که در بخش بعدی به آن می‌پردازیم.

اما در مسئله نخست تبلیغ امویان یعنی انتساب به پیامبر(ص)، برخورد امام سجاده(ع) به چندین شیوه بود. نخست در مواجهه حضوری با یزید در شام صراحتاً در خطبه خود به آن پرداختند: «وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ مِنَّا الصِّدِّيقُ وَ مِنَّا الطَّيَّارُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَّا سِبْطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي.» (مجلسی، ج ۴۵، ۱۳۶۳: ۱۶۱) و یا آنگاه که یزید برای تغییر فضا از موذن خواست که اذان بگوید، چون به شهادت به نبوت پیامبر(ص) رسید، امام به یزید رو کردند و به او فرمودند: «فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ - بَكَى عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع)

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ يَا يَزِيدُ هَذَا أَبُوكَ أَمْ أَبِي قَالَ بَلْ أَبُوكَ فَانْزِلْ» (۱۶۲). در این جا امام رسماً یزید را مجبور به پذیرش این مسئله می‌کند که ایشان فرزندان حقیقی رسول خدا هستند.

به جز در اینگونه احتجاجات، شاید اصلی‌ترین راهبرد امام سجاده(ع) در این بحث، ترویج و اشاعه ذکر صلوات باشد که مکرراً در دعاها و مناجات‌های ایشان بیان شده است. ذکر شریف «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» در بردارنده پنج رکن و اصول دین از توحید، معاد، عدل، نبوت و امامت است. اما نکته حائز اهمیت در اینجا این است که وقتی در کنار رسول خدا(ص) به آل او درود فرستاده می‌شود پرسش اصلی این است که «آل» پیامبر خدا(ص) چه کسانی هستند؟ در لغت عرب کلمه «آل» را از ریشه فعل «آل، یؤول» به معنای «رجع و عاد» دانسته‌اند. طبق این تفسیر آل هرکسی در اصل به او باز می‌گردد و با او دارای رابطه طولی است. بنابراین آل رسول خدا(ص) تنها کسانی هستند که با ایشان دارای رابطه طولی در نسب هستند و از آن جایی که پیامبر(ص) جز از دختر خود فاطمه(س) صاحب نوه نشدند تنها فرزندان فاطمه زهرا و امیرمومنان «آل» ایشان محسوب می‌شوند. بنابراین مداومت بر ذکر شریف صلوات بر رسول خدا(ص) و آل ایشان در حقیقت توضیح این مطلب است که خویشاوندان واقعی پیامبر(ص) چه کسانی هستند. البته امام تنها به این رابطه نسبی اکتفا نمی‌کنند بلکه به توصیف فضائل و خصائص «محمد و آل محمد» نیز می‌پردازند چنان که در صلوات شعبانیه می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْفُلْكِ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ يَأْمَنُ مَنْ رَكِبَهَا وَ يَغْرُقُ مَنْ تَرَكَهَا الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ». یعنی اگر بنی امیه به واسطه خویشاوندی دور با پیامبر(ص) به دنبال قدرت و حکومت اند. فرزندان و خاندان رسول خدا(ص) کشتی حقیقی نجات و مایه رستگاری و سعادت اند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ مَلْجَأِ الْهَارِبِينَ وَ عَصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ». اینان ملجأ و پناه واقعی در ماندگاه هستند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الْأَبْرَارِ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَوْجَبَتْ حُقُوقُهُمْ وَ فَرَضَتْ طَاعَتَهُمْ وَ لَا يَتَّهِمُ». سروری و سیادت این قوم، نه به واسطه زور سرنیزه و نه تنها به جهت خویشاوندی با پیامبر است بلکه طاعت و ولایت ایشان را خداوند واجب کرده و به پیامبرش وحی نموده و او در روز غدیر ابلاغ نموده است.

یکی دیگر از روش‌های امام سجاده(ع) سلوک رفتاری ایشان با بردگان و کنیزان بود که عصبیت‌های قومی و تفاخر عرب بر عجم را که در دوران اموی به اوج خود رسیده بود نفی می‌کرد. در واقع در دورانی که زمامداران اموی برای موالی هیچ حقی قائل نبودند، امام که با دو واسطه فرزند رسول خدا(ص) بود با بردگان و کنیزان هم‌سفره می‌شد. نقل شده امام سجاده(ع)

کنیزی داشت که ابتدا او را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود! وقتی خبر به عبدالملک رسید نامه ای توییح آمیز به امام سجّاد(ع) نگاشت. امام سجّاد(ع) در پاسخ نامه عبدالملک نوشت: «نامه شما که حاوی نکوهش من در ازدواج با کنیز آزادشده‌ام بود، به دستم رسید. گمان نمودید که در زنان قریش کسانی هستند که ازدواج با آنها سبب افتخار من و مایه پدید آمدن فرزندان نجیب است، در حالی که بالاتر از مقام رسول الله(ص) در مجد و شرافت مقامی نیست، و ما (که) فرزندان اویم) هرگز به دیگران افتخار نمی‌کنیم. کنیزی داشتم برای رضای خدا آزادش کردم تا از اجر الهی برخوردار شوم. سپس وی را بر اساس قانون اسلام به همسری برگزیدم؛ کسی که در دین خدا به پاکی و نیکی قدم برداشته، چیزی(مانند کنیزی) به شخصیت او ضرر نمی‌زند. حقیقت آن است که خداوند به وسیله گرویدن به اسلام، خست و پستی را محو نمود؛ کمبودها را تکمیل کرد؛ پستی‌ها را از میان برد. پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. همانا پستی و فرومایگی، فرومایگی جاهلیت است». (کلینی، ج ۵، ۱۳۶۲: ۳۴۴)

۴.۳. مقابله با رویکرد فقهی در منع قیام و خروج

دوران امامت امام سجّاد(ع) را می‌توان پر اختناق ترین و سخت ترین دوران در میان ائمه علیهم السلام دانست. چنان که درباره بخشی از دگرگونی‌های اساسی که خاندان اموی در اسلام و جامعه اسلامی پدید آوردند، گفته شده که در دوره خلفای پیشین رسم بر این بود که اگر می‌خواستند درباره موضوعی حکمی بدهند نخست به قرآن و سنت پیامبر رجوع می‌کردند و از اصحاب و یاران پیامبر(ص) درباره احادیث ایشان سوال می‌کردند و اگر سندی نمی‌یافتند، از اجتهاد آنان که در فقهت بصیرت داشتند بهره می‌گرفتند اما در دوره امویان، خلفا هر حکمی که می‌خواستند صادر می‌کردند گرچه آن حکم برخلاف قرآن و نص رسول خدا(ص) بود. این امر تا آن جا پیش رفت که در دوره امویان کفر و مجازات مطابقتی با جرم نداشت، بلکه بسته به نظر حاکم بود. لذا در این دوره دستگیری، زندانی کردن، شکنجه، کشتار و گاه قتل عام متداول گشت. در این دوره غالباً کسی به گفته فقهای بزرگ اسلامی توجهی نداشت و اگر فقهی حکم شرعی می‌داد که به زیان حاکمی بود از خشم غضب او در امان نبود. (شهیدی، ۱۳۷۵: ۲۲۵-۲۲۶). بنابراین بهره‌گیری از نظرات فقهی و اعلام مهدورالدم بودن خروج کننده تنها یک سوءاستفاده با واژگون کردن دو مورد از اصلی ترین ارکان دین یعنی «ولایت» و «بیعت» بود. لذا امام سجّاد(ع) که به تعبیر شافعی افقه اهل مدینه بود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ ج ۱۵: ۲۷۴). به جهت تقیه و حفظ جان خود و شیعیان، نمی‌توانست بی‌پروا بر این بدعت و دروغ آشکار امویان بتازد، شرایط به گونه‌ای بود که که پس از قیام توابین و واقعه حره و قتل کشتار بی سابقه اصحاب پیامبر و حافظان قرآن، هرگونه بحث و گفت‌وگو درباره معنا و شرایط «خروج»، تحریک به قیام و تهدید علیه

حکومت به شمار می‌آمد. لذا امام سجاد(ع) در این امر بسیار خویشتن‌داری می‌کردند، اما در برخی از دعاها و یا سخنان خود با یارانشان به برخی نکات اشاره می‌کردند. به طور مثال ایشان مکرر از لفظ "سلطان" برای حاکمان استفاده می‌کردند. واژه سلطان به خودی خود عبارتی نامانوس و خلاف عادت در جامعه اسلامی بود؛ زیرا در جامعه اسلامی معمولاً از کلمه خلیفه که بار دینی و مذهبی دارد استفاده می‌شد و در مراتب پایین تر از آن حاکم و والی قرار داشت. بنابراین همانگونه که فرکلاف می‌گوید: در قالب "عبارت بندی دگرسان" عبارت بندی موجود، مسلط و طبیعی شده، جای خود را به صورت منظم به عبارت بندی دیگری می‌دهد که در تقابل آگاهانه با آن می‌باشد. (فرکلاف، ۱۳۹۸: ۱۵۴) بنابراین استفاده مکرر از این لفظ، نوعی مقابله با هژمونی حاکم در راستای توجیه و سپس تقدس بخشیدن به حکومت غاصبانه و ظالمانه اموی و مروانی است. علاوه بر این امام سجاد(ع) در برخی از دعاها ضمن برشمردن شرور و فتنه های که از آن به خدا باید پناه برد، و دفع فتنه و شرشان را از خدا خواست، شیاطین و سلاطین و حوادث سهمگین و حیوانات درنده و جانوران گزنده را در یک ردیف آورده اند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ.»
(دعای پنجم)

«وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَ اخْتِفَارِ الصَّغِيرَةِ، وَ أَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكَبِتَنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ.» (دعای هشتم)

«وَ أَعِزَّنِي وَ ذَرِّئِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ الْعَامَةِ وَ اللَّامَةِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ حَفِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ شَدِيدٍ...» (دعای بیست و سوم)

هم نشینی دو واژه شیطان و سلطان نیز، علاوه بر زیبایی ظاهری و آهنگین کلام، تاثیر معنایی خاصی دارد. شیطان اولین مستکبر عالم و سمبل فساد، گمراهی، اغواگری، وسوسه و ام الفساد بر روی زمین است و سلاطین و حاکمان غاصب و فاسد و مفسد نیز چنین اند. آنها نیز مظهر استکبار، فساد، عامل گمراهی و فریب و سمبل گناه و عصیان و طغیان در برابر خداوند و تضییع کننده کرامت انسانی هستند. بازگو کردن این حقیقت، در قالب دعا یا روایت، هشدار می‌دهد که آنان که با عنوان ساختن عبارت جعلی «السلطان ظل الله» به تنزیه و تطهیر حاکمان جور و ستمگر پرداخته و حتی اطاعت از ایشان را لازم شمرده اند. (رهبر، ۱۳۶۶: ۹۳-۸۹).

۴. ۴. مقابله با جعل و تحریف احادیث

جعل و تحریف احادیث توسط معاویه و یارانش در جهت محو نمودن و مخدوش کردن فضائل امیرمومنان علی(ع) صورت می‌گرفت. تاثیر تبلیغات دشمنان ضد علی(ع) به حدی بود

که در آخرین ساعات روز عاشورا، وقتی که امام حسین (علیه السلام) تمام یاران خود را از دست داده بود برای آخرین بار و برای اتمام حجت خطاب به سپاه دشمن فرمود: «يَا وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَلْتُهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيْرَتُهَا، أَمْ عَلَى جُرْمٍ فَعَلْتُهُ، أَمْ عَلَى حَقٍّ تَرَكْتُهُ» [وای بر شما! چرا با من می‌جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته‌ام؟ یا جرمی مرتکب شده‌ام؟ و یا حقی را ترک کرده‌ام؟] اما آنان گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُكَ بُغْضًا لَأَبِيكَ»؛ [ما به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می‌جنگیم و تو را می‌کشیم]. (القدری ج ۳، ۱۴۲۲: ۸۰) اگرچه برای برخی این کینه از آن جهت بود که علی (ع) در جنگ‌های صدر اسلام برخی از بستگان و سران قبایل آنان را که از مشرکین بودند کشته بود، با این حال تبلیغات امویان و دامن زدن آنان به اندیشه‌های قومی و قبیله‌ای در آن بی‌تاثیر نبود. شیوه مقابله امام سجاد (ع) هم اینگونه بود که از هر فرصتی برای ذکر مناقب جد خویش بهره می‌گرفت. ایشان در خطبه‌ای که در شام و در حال اسارت بیان فرمودند، جد خویش امیرمومنان (ع) را کسی می‌نامد که هرگز به خدا کفر نورزیده و از ابتدای اسلام به پیامبر ایمان آورده، و همراه ایشان هجرت کرده و در بدر و حنین برای اسلام ناب و استواری آن، شمشیر زده است،: «أَنَا ابْنُ مَنْ صَرَبَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمَحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بِنَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ». عبارت «قَاتَلَ بِنَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ» علت و ریشه دشمنی و عداوت بنی امیه با بنی هاشم را نشان می‌دهد. در واقع امام با ادامه دادن این بحث تفاوت اصولی و ایدئولوژیک دو گروه را نشان می‌دهد که یکی به دنبال قوم‌گرایی و انتقام‌جویی و تلافی شکست در جنگ‌های گذشته است و دیگری به دنبال تحقق دین و حیانی اسلام، همانگونه که امام حسین (ع) به مروان گفتند: «فَأَنَا قَوْمٌ عَادَيْنَاكُمْ فِي اللَّهِ وَلَمْ نَكُنْ نَصَالِحُكُمْ لِلدُّنْيَا» (ابن شهر آشوب ۱۳۷۹ق ج ۴: ۳۹)

در یک نگاه کلی به خطبه امام سجاد (ع) در شام مشخص می‌شود که بخش اعظم این خطبه در مدح و ثنا حضرت امیر (ع) می‌باشد و شاخص‌ترین استعاراتی که در خطبه شام به کار رفته است، در معرفی شخصیت امیرمومنان (ع) است و امام سجاد (ع) از استعاره‌هایی نظیر "نورمجاهدان"، "زینت عبادت‌کنندگان"، "تاج اهل بکاء"، "تیری از جانب خدا به سوی منافقین"، "زبان حکمت عابدان"، "بوستان حکمت خداوند"، "صندوقچه علم خداوند"، "شیر دلیر" و... نام برده است: «نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ... سَهْمٌ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ - وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ - وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ... أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ارْذَلَتِ الْأَسِنَّةُ»

جز این امام سجاد (ع) از هر فرصتی برای دفاع از حقانیت امیرالمومنین (ع) دفاع می‌کردند. چنان که در کتاب «الاحتجاج» آمده است که مردی از اهل بصره نزد علی بن حسین (ع) آمد و

به او گفت: جد تو علی بن ابی طالب مومنین را کشت. پس حضرت از این سخن بسیار متأثر شدند و اشک از چشمان ایشان سرازیر شد و در پاسخ او گفتند: «ای برادر بصری! به خدا سوگند، علی نه مومنی را کشت و نه مسلمانی را! آن قوم اسلام نیاوردند بلکه آنان تسلیم شدند و کفر را پنهان کردند و تظاهر به اسلام نمودند، و چون یاورانی برای کفر و شرک یافتند، آن را آشکار کردند. اما اهل خبره و حافظان خاندان پیامبر(ص) می دانند که پیامبر امی(ص) اصحاب جمل و صفین و نهروان را لعن نمودند و هرآنکه بر خدا و رسول دروغ بست رسوا شد.» در ادامه در همان منبع آمده است که پیرمردی از اهل کوفه به امام سجاد(ع) عرض کرد: ای علی بن الحسین! جدت علی می گفت که برادران مان بر ما ستم کردند. [مقصود آنکه به بیان جدت آنان مسلمان و برادر دینی بوده اند پس چرا علی با آنان جنگید؟!]. پس امام در جواب او فرمودند: «آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرماید: «و به قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم.» (اعراف: ۶۵)، و قوم عاد نیز مانند همان برادرانی است که در کلام امیر المؤمنین آمده، خداوند هود و یارانش را نجات داد، و قوم عاد را با بادی عقیم هلاک ساخت.» (طبرسی، ج ۲، ۱۴۰۳: ۳۱۲)

نتیجه

۱) امویان با دو شیوه از اندیشه های کلامی برای تثبیت و تایید حکومت خود استفاده کردند. نخست ترویج اندیشه های جبری گری و دوم استفاده از مبحث افعال الهی. آنان حتی پس از واقعه کربلا به اشکال مختلف کشته شده حسین بن علی(ع) را به خداوند نسبت دادند. نشر و گسترش این دو مفهوم در آحاد جامعه اسلامی سبب می شد که برخی از مردم ظلم و ستم حاکمان اموی را بپذیرند و آن را خواست و مشیت الهی قلمداد کنند. امام سجاد(ع) در مجلس ابن زیاد در کوفه، و مجلس یزید در شام، این اندیشه را رد کردند و هم چنین در ادعیه خود با ترویج اندیشه توبه، و اعتراف به قصور و تقصیر به صورت مبنایی با ریشه های جبرگرایی مقابله کردند.

۲) امویان به دوگونه از تاریخ سوءاستفاده کردند. اول آنکه به نسب قریشی و خویشاوندی خود با رسول خدا(ص) استناد کرده دیگر اینکه با بال و پر دادن به جریان قتل عثمان، علی(ع) را مسبب اصلی آن معرفی کرده و معاویه خود را منتقم او خواند. آنان برای این امر بیش از پیش به تحریک عصبیت های قومی پرداختند. امام سجاد(ع) نخست با ترویج و گسترش ذکر صلوات، به معرفی خاندان پیامبر و فرزندان ایشان همت گمارده و نیز با سبک زندگی ساده و فروتنانه، ملاک برتری در اسلام که همان تقواست را به صورت عملی نشان دادند.

۳) امویان با بهره‌گیری شخصی از اصول فقهی، سعی داشتند هرگونه خروج و قیام علیه خود به ویژه شخص یزید را با تعبیر «شق عصا المسلمین» اقدامی در برهم زدن وحدت مسلمین و ایجاد شکاف در جامعه اسلامی نشان داده و از جهت دینی و فقهی به گروه قیام کننده «لقب فئه باغیة» داده و آنان را مهدور الدم اعلام کنند. اما امام سجاد(ع) به شکلی که چندان برای حکومت حساسیت برانگیز نبود با به کارگیری عبارت سلطان، به جای خلیفه، غصبی بودن و طغیان حکومت جائز اموی را در ادعیه خود نشان دادند که قیام در برابر آنان، به معنای خروج از دین نمی تواند باشد.

۴) تلاش دیگر اموی استخدام و به کارگیری جاعلان حدیث برای تخریب چهره علی(ع) و تجویز لعن ایشان بر روی منابر بود. این کار مخصوصا در میان مردم شام که شناخت نزدیکی از حضرت امیر(ع) نداشتند و سرزمین‌های آنان در دوره حکومت خلفا فتح شده بود و از ابتدا امویان بر آنان حکومت کرده بودند، به طور ویژه تاثیر داشت. سبب رضایت درونی آنان برای جنگ با فرزندان علی(ع) می‌شد، اما امام سجاد(ع) از هر فرصتی برای ذکر مناقب جد خویش بهره می‌گرفت، همان‌طور که در یک نگاه کلی به خطبه امام سجاد(ع) در شام مشخص می‌شود که بخش اعظم این خطبه در مدح و ثنا حضرت امیر(ع) است.

کتابنامه

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- صحیفه سجادیه
- ابن ابی الحدید، (۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۲). شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن اعثم کوفی، (۱۴۱۱ق/ ۱۳۶۹). الفتوح، بیروت، دارالاضواء.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، (۱۳۷۹ق/ ۱۳۳۸). المناقب، قم، نشر علامه.
- ابن قتیبة الدینوری، (بی تا). الامامة والسیاسة، المحقق: طه محمد الزینی، تمارة، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع.
- ابن کثیر. (۱۴۰۸ق). البدایة و النهایة، التحقیق و التدقیق و التعليق: علی شیری. بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ابی مخنف، لوط بن یحیی، (۱۴۱۷ق/ ۱۳۷۵). وقعة الطف، مصحح: محمد هادی یوسفی غروی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

- بلور، مريل، (۱۳۸۹). مقدمه ای بر روند تحليل گفتمان انتقادی، ترجمه: علی رحیمی و امیرحسین شاه بالا، تهران، نشر جنگل.
- الخوارزمی، موفق بن احمد، (۱۴۲۳ق/ ۱۳۸۰). مقتل الحسين عليه السلام، قم، انوارالهدی.
- ذهبی، شمس الدين، (۱۴۰۹ق/ ۱۳۶۷). تاريخ الإسلام ووفیات مشاهیر و الأعلام، بیروت، دارالكتاب العربی.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، (۱۴۱۲ق/ ۱۳۷۰). ربيع الابار ونصوص الاخبار، تصحيح وتنظيم: عبدالامير مهنا. بیروت، موسسه الأعلمی للمطبوعات.
- سيد بن طاووس، (۱۳۴۸). اللهوف على قتلى الطفوف، تهران، جهان.
- شهیدی، سيدجعفر، (چاپ بیستم ۱۳۷۵). تاريخ تحليلی صدر اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- شيخ صدوق، ابن بابويه قمی، (۱۴۳۰ق/ ۱۳۸۷). امالی شيخ صدوق، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- شيخ مفید، (۱۴۱۳ق). الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد. قم، کنگره شيخ مفید.
- طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳ق/ ۱۳۶۱). الاحتجاج على اهل اللجاج، مشهد، انتشارات مرتضی.
- طبری، محمدبن جریر، (چاپ چهارم ۱۳۷۴). تاريخ طبری یا تاريخ الرسل و الملوك، ترجمه: ابوالقاسم پاینده. تهران، اساطیر.
- فرکلاف، نورمن، (۱۳۹۸)، تحليل گفتمان انتقادی. ترجمه: روح الله قاسمی، تهران، اندیشه احسان.
- قاضی عبدالجبار المعتزلی، (بی تا). المغنی فی ابواب التوحيد و العدل، تحقيق: الدكتور عبدالحلیم محمود و الدكتور سليمان دنیا، مراجعه: الدكتور ابراهيم مذكور، اشراف: الدكتور طه حسين، دار التعليم للتأليف و الترجمة.
- القندوزی، سليمان بن ابراهيم، (۱۴۲۲ق/ ۱۳۸۰). ينابيع المودة لذو القربى، قم، اسوه.
- کلینی. (۱۳۶۲). الکافی، تهران، اسلامیه.
- مجلسی، محمدتقی، (۱۳۶۳). بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، تهران، اسلامیه.
- محدثی، جواد، (۱۳۷۶). فرهنگ عاشورا، قم، نشر معروف.
- محقق داماد، سيدمصطفی، الف. (چاپ چهارم ۱۳۹۸). فاجعه جهل مقدس، تهران، انتشارات سخن.
- _____، ب. (۱۳۹۸). در دادگاه جهل مقدس، تهران، انتشارات سخن.
- مطهری، مرتضی، (چاپ سی ام ۱۳۷۷). حماسه حسینی، نسخه الکترونیکی، بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری motahari.i.
- _____، (چاپ بیست و دوم ۱۳۸۵). جهان بینی توحیدی، تهران، صدرا.
- مغنیه، محمدجواد، (۱۹۷۹م/ ۱۳۵۷). فی ظلال نهج البلاغه، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالعلم للملایین.

پژوهش‌های میان رشته‌ای در پرتو زبان عربی و جریان‌های ادبی (ISC) / ۷۰۳

- مک دائل، دایان، (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، مترجم: حسینعلی نودری، تهران، فرهنگ گفتمان.
- ون دایک، تئون ای، (۱۳۸۲). مطالعاتی در تحلیل گفتمان از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی، گروه مترجمان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- رائی طهرانی، حبیب. (۱۳۸۸). "نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی"، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۱۶، صص ۹۹-۱۰۸.
- فرضعلی، فاطمه. (۱۳۹۹ش). "رویکرد فلسفی-عقلانی به توحید در سخنان امام سجاده (ع)"، فصلنامه پژوهش در آموزش معارف و تربیت اسلامی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۴۰-۲۰.
- قائمی، سیدرضا و صادقی، هادی. (۱۳۹۱ش). "نقش امرای بنی امیه در ترویج نظریه جبر"، فصلنامه پژوهشی فرهنگ تاریخ و تمدن اسلامی، سال سوم، شماره ۶، صص ۱۳۸-۱۲۱.
- محمودپور، محمد. (۱۳۹۷ش). "سیره علمی امام سجاده در برابر انحرافات فکری، بررسی موردی آسیب شناسی توحید"، دوفصلنامه علمی-ترویجی سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام، سال چهارم، شماره ۷، صص ۴۳-۲۵.

Umayyad hegemony in the preparation of Karbala and the confrontational style of Imam Sajjad (a.s.)

Abstract

Hegemony is the ideological and belief-based integration of people with the decisions and actions of hegemonists through propaganda. In finding the roots of the Ashura incident, Umayyad hegemony can be clearly found through various methods of propagation as a force of persuasion of public opinion from the very beginning of the caliphate of Amiral-al-Mu'minin (a). The main issue in this research is determining the role of cultural and propagation actions of the enemy in shaping the event of Karbala and the confrontational approach of Imam Sajjad (AS) during his Imamate. The study of historical documents by descriptive-analytical method in this research shows that Muawiyah and his companions penetrated the public beliefs and even properties by falsifying and falsifying hadiths about Amir al-Mu'minin (AS). Therefore, the period of Imam al-Sajjad (a) is considered the most difficult period among the Imams (a), because he faced the fruits of these hegemonic actions on the one hand, and on the other hand with oppression and oppression of the ruling after the event of Ashura. However, in these circumstances, when Taqiyya was the fundamental pillar for the survival of pure Islam, with his own methods, he faced each of these approaches deceptively and did not stop enlightening.

Keywords: Umayyad Hegemony, Imam Sajjad, Determinism, Forging Hadith, Fa'at Baghya